

واکاوی چند سخن

در آخرین صحبت های کرزی، که چند روز پیش از یکی از رسانه های تصویری داخل کشور به نقل از یکی از روزنامه های امریکائی بخش شد، سه نکته بطور اخص قابل توجه و واکاوی است. اول این که او سیاست را امری پلیدی خوانده است؛ دوم این که امریکا به او خیانت کرده است؛ و سوم هم این که القاعده یک افسانه است نه واقعیت. از سیاست شروع می کنم:

آیا واقعاً سیاست امری است زشت و پلید؟

برای جواب به این سؤال باید دیده شود که سیاست چه چیزی است. آیا سیاست مانند انسان دست و پا و چشم و گوش و مغز و نفس و خواسته و میل و آرزو و امید دارد که به حکم این اجزا و پیروی از این کشش ها کاری را انجام بدهد و میل به تصاحب مقصود و مرادی داشته باشد، یا این که سیاست تنها برنامه کار یا شیوه عملی است که محصول و نتیجه ذهن یک انسان یا یک مجموعه انسانی است برای رسیدن به مقصود و مطلوبی؟

اگر سیاست مانند یک انسان، یا مانند یک گروه انسانی، مانند یک موجود زنده، قدرت و توانانی تصمیم گیری و کار و عمل را داشته باشد، و در نتیجه ای تصمیمی که می گیرد و کاری که انجام میدهد مردم به بی کاری و فقر، رنجش و اندوه، و تباهی و جنگ سر دچار می شوند، حق داریم، مانند کرزی، سیاست را امری کثیف و پلیدی بدانیم، اما سیاست در نفس خود چنین قدرت توانائی را ندارد؛ همانگونه که سائر علوم که در غایت امر تراوشی از ذهن انسان ها هستند، تا زمانی که انسان ها آن ها را به کار نبنند، قادر به کار و عملی نیستند؛ نه تولید می کنند، نه تخریب و نه دارای نقشی هستند.

هیچ علمی بدون این که به وسیله انسان به فعلیت در آورده شود، نمی تواند بخودی خود فعلیت پیدا کند، یا به نیروی خود در زندگی انسان ها نقش مثبت یا منفی بازی کند. سیاست هم از این امر مستثناً نیست. خود سیاست خود بخود به فعلیت در نمی آید. باید نیروی باشد که آن را تولید کند و بعد از تولید به کار ببندد. این نیرو چیزی دیگری نیست غیر از انسان که خود هم مؤجد سیاست است و هم آن را به کار می بندد.

طبیعی که مرضی را تشخیص درست نمی کند، و به تبع آن تشخیص نادرست دواي غلط تجویز می کند، باید، در صورتی که به مریض آسیب برسد یا مریض بمیرد، مقصر مرگ مریض پنداشته شود، نه دوا! انجینری راه سازی که مقاومت پلی را درست نمی سنجد، یا مواد با کیفیت و لازم را در ساختمان پل بکار نمی برد و در نتیجه پل بعد از یک یا دو ماه فرو می غلظد، باید برای چنین حادثه ای مقصر و مسئول پنداشته شود، نه علم، و نه مواد و کارگران غیر متخصص زیر دست وی!

در امر سیاست و اداره امور یک کشور هم، این سیاست گذاران و سیاستمداران هستند که برای سیاست های نادرست و کثیف و پلید شان، برای بدبختی مردم، برای ضعف و عقب ماندگی کشور و... باید مقصر پنداشته شوند، و کثیف و پلید خوانده شوند، نه سیاست.

تصور جامعه ای بدون سیاست، به عنوان یکی از مهمترین فعالیت های اجتماعی، برای نظام مند ساختن زندگی شهروندان آن جامعه و برای تنظیم درست، سازنده، معقول و صلح آمیز روابط و مناسبات مردم در درون کشور، همینطور در بیرون کشور - با سائر ممالک جهان - درجهان امروزی که در بسیاری موارد با ناهمگرایی های گوناگون، فقدان تفاهم و در برخی موارد هم در آزدگی از یکدیگر بسر می بریم، برای خیلی از انسان های صاحب خرد، غیر قابل باور است.

تصوری نبود یک واحد سیاسی ویژه بنام دولت، برای مدیریت روابط و فعالیت های بی شمار و متنوع مردم، به یقین کاری است ناممکن. اگر دولتی است، باید سیاستی هم وجود داشته باشد.

ضرورت وجود سیاست در یک اجتماع به قدری مبرم است که گفته می شود: "در کشور ما حتی رویش یک گل رویدادی سیاسی است" (ایلیا ارنیورگ، نویسنده در شوروی وقت، نقل از صفحه 155 کتاب لیبرالیزم، ژرژ بوردو). و در فرانسه مردم به این اعتقاد هستند که فروش نشدن کچالو در یک محل یگ پدیده سیاسی است (از همان کتاب و از همان صفحه).

اگر روئیدن گل و به فروش نرفتن کچالو در یک محل، برای دیگران پدیده سیاسی شمرده می شود، ما چگونه می توانیم از سیاست اجتناب کنیم؟

کرزی می خواهد، با پلید خواندن سیاست، این ذهنیت را به مردم انتقال بدهد که از سیاست دوری بجویند؛ چون هیچ انسانی دوست ندارد با شئی یا امر پلیدی سر و کار داشته باشد. او می داند که طبیعت انسان چنان است که از کثافت و پلیدی دوری می جوید. بدون این که واقعیت را بگوید که همه کثافت کاری ها به سیاست گذار و سیاست مدار فاسد و کثیف و پلید بر می گردد، نه به سیاست.

کرزی می خواهد همه کثافت کاری خود و دار و دسته ملوث و غالباً جنایتکار خود را به گردن سیاست "بی زبان" بیاندازد، در حالی که همه سیاست های کثیف و پلید در کشور ما طی بیشتر از دوازده سال، بخصوص، از افکار و اعمال کثیف و پلید خود کرزی نتیجه گرفته است؛ و محصول ذهنیت های گنبدیده خود کرزی و تقریباً تمام افرادی بوده است که در تیم کاری وی شامل بوده اند.

سیاست مانند کاردی است که باید دیده شود در دست کی قرار دارد. اگر در دستی جراحی قرار داشته باشد، نتیجه نجات جان انسان هاست. ولی اگر در دست طالب و حقانی و سائر تندروان اسلامی، برادران به جان برابر کرزی، و طالب نما هائی که تعداد شان در حکومت و در اطراف کرزی کم نیستند، بشمول خود کرزی، قرار بگیرد، در آن صورت کاری غیر از این که گردن مردم را ببرند از آن گرفته نخواهد شد.

نتیجه این که سیاست به عنوان فعالیتی ادره کننده، به فاعلی نیاز دارد. اگر فاعل خوب باشد، سیاست خوب است. اگر فاعل بد باشد سیاست هم بد است. بنابراین آن که محکوم می شود، یا آن که پاداش می بیند، فاعل یا سیاست گذار و سیاست مدار است؛ نه سیاست. مسئله دوم کار برد مفهوم خیانت است. مفهوم خیانت را در این جا من از دو نگاه تحلیل می کنم:

1- بر نگرداندن امانت.

2- وفا نکردن به عهد.

اگر مفهوم خیانت را از نگاه حقوقی بررسی کنیم، سؤال من از کرزی این است که شما چه چیزی را به امریکا به امانت داده بودید، که امریکا آن شیء را به شما برگرداند است و نتیجه آن شده است که شما امریکا را متهم به خیانت به خود می‌کنید؟ مفهوم خیانت در قدم اول و از لحاظ حقوقی با مفهوم امانت و تعهد ارتباط پیدا می‌کند.

تا جایی که تاریخ و فرایند رسیدن شما به قدرت نشان می‌دهد، این امریکا بود که خواست از راه رساندن شما به قدرت، کمکی به خود بکند و شما هم دانسته این وظیفه را پذیرا شدید. و امریکا بر اساس همین توافق، خواه مکتوب و خواه نامکتوب، شما را که در محاصره طالبان خونخوار قرار داشتید و مرگ تان بدست آن‌ها یک امر حتمی بود، از مرگ نجات داده به کرسی ریاست جمهوری افغانستان رساند.

این امریکا بود که بعد از رساندن شما به قدرت، بخاطر برآورده ساختن اهداف خود از طریق شما، امنیت شخص شما را توسط سربازان و افراد ویژه سی‌ای در ارگ و در خارج از ارگ تأمین نمود. ارتش و پولیس دولتی را که شما به حیث رئیس جمهور آن از طرف آن کشور انتخاب شده بودید، به پای ایستاده کرد. بیشتر از دو دوره شما را از گزند ترور و تروریست و طالب و انفجار و انتحار حفاظت نمود و به قولی بیشتر از یکصد و هشتاد میلیارد دالر برای بازسازی و نوسازی و توسعه، به کشوری که شما در رأس آن قرار داشتید، معاونت نمود؛ شما را که نه پایگاه مردمی داشتید و نه در میان مردم از شناخت حداقلی هم بهره می‌بردید. و...

من یقین دارم که شما هم، مانند همه مردمان جهان، می‌دانید که امریکا نه عاشق روی شما بوده است، نه مفتون کلاه و چین تان. و نه امریکائیان با شما خون شریکی داشته‌اند که این همه پول را برای به ریاست رساندن شما و تأمین امنیت تان مصرف کنند و بیشتر از سه هزار از جوانان خود را قربانی کنند تا شما در آن کرسی ابقاً شوید؛ و...

من یقین دارم که شما هم، مانند همه مردم دنیا، می‌دانید که امریکائیان در برابر این لطف و سخاوت انتظار یا انتظاراتی از شما داشته‌اند! این انتظار یا انتظارات چه بود؟ و شما چگونه - با آن ادعای افغانیتی که دارید - حاضر شدید که با آن‌ها به توافق برسید؟ در بدل چه چیزی؛ که امروز شما از عدم وصول آن شکوه دارید و آن‌ها را به خیانت متهم می‌کنید؟

امروز از این حرف شما؛ که امریکائیان به من خیانت کرده‌اند، ما چنین نتیجه می‌گیریم که شما آن انتظار - یا انتظاراتی - را که امریکا از شما داشته است، برآورده ساخته‌اید، ولی امریکا، آن انتظار یا انتظاراتی را که شما در برابر خدماتی که به امریکائیان انجام داده‌اید، برآورده نساخته است.

یگانه دلیل قهر شما می‌تواند همین باشد. در غیر آن چگونه به شما خیانت شده است؟ دلیل قهر شما، یا بازگردان امانتی است که شما به امریکائیان سپرده بودید، یا تعهدی است که آن‌ها به شما کرده‌بوند - در برابر خدمت یا اجرای تعهدی از جانب شما - ولی آن را اجرا نکرده‌اند.

اگر چنین امری صورت گرفته است، اولتر از همه، من از شما سؤال می‌کنیم، به نمایندگی از این ملت، که شما به چه حقی، بدون این که ملت را در جریان بگذارید، یا ملت از آن خبر داشته باشد، چیزی را که شما به تنهایی مالک آن نیستید، به امریکا، به یک کشور بیگانه، می‌سپارید؛ یا وعده‌ای سپردن آن را به آن‌ها می‌دهید؟

چیزی که شما به امریکا باید سپرده باشید، باید متاعی با ارزشی بوده باشد که امریکا در پی بدست آوردن آن بوده است. امریکا به پول و زمینی که در ملکیت شخصی شما یا برادران تان قرار داشته است، به یقین، احتیاجی نداشته است که شما آن ها را به امانت در اختیار آن کشور گذاشته باشید و آن کشور در بازگرداندن آن امانات شما تعلل به خرج داده، یا اصلاً آن را برنگشته باشد و به شما خیانت ورزیده باشد؟

من درباره امریکا حرفی ندارم؛ زیرا هر کشوری امروز در جهان در پی منافع خود است. این کار در دنیای ما به یک قاعده تبدیل شده است. اما از شما به عنوان کسی که ادعای افغانیت دارید، می پرسیم که آیا این کار شما، تعهد دادن به یک کشور خارجی که انتظاراتی آن ها را برآورده کنید، به نظر شما، خیانت به مردم و خیانت به کشور شمرده نمی شود؟؟ امریکا شاید به شما خیانت نموده باشد، اما شما چه؟؟ شما به کی خیانت کرده اید؟؟

من سؤال را تکرار می کنم: امریکائیان به شما چه وعده داده بودند؛ و چرا، یعنی در بدل چه انتظاری از شما؟ آیا وعده داده بودند که دوستی با پاکستان را فدای دوستی با شما می کنند؟ یا شما را رئیس جمهور مادام العمر افغانستان می سازند؟ یا آن که شما را مانند آیت الله خامنه ای، رهبر موجود ایران، رهبر دایمی افغانستان، بالاتر از تمام نهاد های سیاسی - دینی قرار می دهند؟ یا این که سنترال بانک امریکا را به شما می بخشند؟ فکر نمی کنم که امریکا چنین وعده های به شما داده باشد. پس چگونه به شما خیانت کرده اند؟ مرا یقین بر آنست که امریکائیان هیچگاهی دوستی خلل ناپذیر پاکستان را نسبت به خود، با همه فراز و نشیب هائی که در طول کمابیش شصت و شش سال در دوستی و نیاز میان این دو کشور وجود داشته است، با دوستی سیاستمداری کم عمق و ناپایداری مانند شما تعویض نمی کند. امریکا آنقدر احمق نیست که چنین کاری را با شخصی دمدمی مزاجی مانند شما بکند!

گذشته از این همه، شما باید بگوئید که آن ها در کجا چنین وعده ای - یا کدام وعده دیگری - را به شما سپرده اند؟

اگر می فرمائید که چنین وعده ای به شما به شکل شفاهی داده شده است، باید شما را، گذشته از همه، به عنوان یک انسانی که وعده های سر خرمن را این قدر جدی می گیرید، بدون این که آن را مکتوب کنید، بی نهایت ساده، که اصلاً صلاحیت اداره یک ولسوالی را هم ندارید، چه رسد به اداره یک کشور، به حساب آورد.

شما تا امروز هنوز نمی دانید که تعهدات شفاهی میان کشور ها را باید به قرارداد های رسمی و کتبی بدل کرد. خصوصاً وقتی که کشورهای بزرگی مانند امریکا چنین تعهداتی را به کشوری کوچک و ضعیفی مانند افغانستان می سپارد.

اگر قرارداد های شفاهی ارزشی می داشتند، امروز جهان ما با بحران اوکراین روبرو نمی شد، و روسیه و امریکا و اروپا با این جدیت یکبار دیگر در برابر هم دیگر قرار نمی گرفتند.

گفته می شود که "جرج هربرت واکر بوش، رئیس جمهور وقت امریکا، زمانی به طور شفاهی به گورباچف قول داده بود که اگر روسیه اجازه بدهد که دو آلمان دو باره با هم یکی شوند، امریکا به هیچ عنوان و بهانه ای به سوی مرزهای روسیه پیشروی نخواهد کرد. اما چون این تعهد یک تعهد شفاهی بود بدان عمل نشد.

اگر این، باور به تعهدات شفاهی، را تقصیری بدانیم، من به صراحت اعلام می دارم که این تقصیر هم به شما، آقای رئیس جمهور، متوجه می گردد، نه به امریکا؛ زیرا در جهان درهم و برهم امروز ما هر کس در فکر پیش بردن کار و مقصد خود است. مهم پیشبرد کار است؛ نه عهد و پیمان و صداقت و درست کاری و اخلاق و...!

صرف نظر از این همه حرف ها، شما چه تعهدی در برابر تعهد امریکا به امریکا سپرده بودید؟ دنیا، دنیای داد و گرفت است. تعهد ها همه متقابل هستند. شاید بگوئید که تعهد من همکاری با ائتلاف جهانی در راستای امحای تروریزم بود؛ ولی شما در این کار تان هم نه تنها جدی و صادقانه عمل نکردید، که حتی، به عنوان رئیس جمهور یک کشور که وظیفه ای عملی کردن فیصله های شورای امنیت ملل متحد را بدوش دارد، به مثابه مسئول کشوری که عضوی سازمان ملل متحد است و همکاری با این سازمان یکی از وظایف اولیه آن است، هم به درستی عمل نکردید و نه تنها این که طالب را با همه خشونت و خونخواری اش برادر خطاب کردید و عملاً به طرق گونه گون به آن ها کمک رساندید، که وجود یکی از وحشی ترین سازمان های تروریستی جهان را نیز منکر شدید.

من هیچ گاه، همانگونه که آقای اندیشمند نوشته است، طالب را از القاعده و القاعده را از طالب جدا نمی دانم. علاوه بر این، این ارتباط متقابل را در وجود همه تحریک ها، جنبش ها، جیش ها و غیره و غیره، چه در پاکستان و چه در سائر نقاط جهان، می بینم. همه این سازمان ها، باوجود تکرر، یکی هستند و باوجود یگانگی دارای تعدد و تکررند؛ تن ها و نام ها جدا و مختلف اند، اما روح آن ها یکی است!

در مورد این که القاعده واقعیت است یا افسانه می خواهم چند قطعه عکسی را به نمایش بگذارم که شاید وجدان مرده شما را، که برخی ها فکر می کنند در حال زنده شدن است، به عنوان آخرین تکانه "ایمپلز" تکانی بدهد.

من یقین دارم که شما افسانه خواندن القاعده را برای رنجاندن امریکا بکار برده اید؛ امریکائی که به خواسته های شما نخواست یا نتوانسته جامه عمل بپوشاند. شما آنقدر زیر تأثیر احساسات کودکانه و مخرب و عقده های شخصی خود قرار گرفته اید که سازمانی را که هیچ انسان و هیچ کشوری نمی تواند منکر وجود آن شود، منکر شده اید. سازمانی را که از سال 1988 یا 1989 برای کمک به افغانان در مقابل حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و هجوم شوروی به افغانستان تشکیل شده بود، و امروز شاخه های آن در سرتاسر جهان فعال هستند و با طالب افغانی و ده ها سازمان مسلح بنیادگرای دیگر در سراسر جهان همکاری تنگاتنگ دارد.

بن لادن، موسس و رهبر القاعده، بعد از آن که عبدالله عزام در پاکستان کشته شد، از گروهی که عبدالله عزام در پاکستان بوجود آورده بود جدا شد و سازمان القاعده را تشکیل کرد. این واقعیت را شما نمی توانید منکر شوید!

در آن زمان این سازمان هم، مانند سائر گروه های تندرو اسلامی که در مخالفت با شوروی و حکومت دست نشانده وی در کابل می جنگیدند، مورد حمایت غرب و همپیمانانش قرار داشت.

شما، آقای رئیس جمهور، این موضوع را بهتر از من می دانید، زیرا خود، هم در آن زمان و هم امروز به شکلی با این ها - از طریق ارتباط با طالب که قول بازگشت شاه را

داده بود و در دوران امارت اسلامی از القاعده حمایت می کرد؛ تا جائی که تخت و تاج را برای این حمایت از دست داد - در تماس بوده اید. به هر حال، افسانه خواندن سازمان تروریستی القاعده از جانب شما، چنین تعبیری را بوجود می آورد که:

1- همانگونه که گفته شد، دشمنی و تعصب بیش از حد شما با امریکا سبب شده است که برای رنجاندن هر چه بیشتر امریکائی ها واقعیتی غیر قابل انکاری را انکار کنید و با ابراز آن خود را ریشخند عام و خاص و افغان و غیرافغان بسازید. من با دشمنی شما با امریکا کاری ندارم، اما انکار وجود خون خورانی مانند القاعده و سائر تروریستان را که شانه به شانه طالب وطن ما را به تباهی می کشند، به هیچ صورت نمی توانم تحمل کنم.

2- خود شما با سازمانی که با این سازمان در ارتباط تنگاتنگ است، در ارتباط هستید، ولی نمی خواهید کسی از ارتباط مستقیم و غیرمستقیم شما با این سازمان ها که لکه ننگی بر دامان انسانیت هستند، آگاه شود. بنابراین بهتر آن دیدید که اصلاً وجود چنین سازمانی را منکر شوید. کوششی که به گفته مردم " خره خنده می گیرد و پشک عطسه."

3- کار زیاد، تشویش ناراحت کننده ای از دست دادن چوکی، رنجش بیش از حد از امریکائیان یا دوا های رنگارنگی که برای تسکین عصاب مضروب و مضطرب خود می خرید، به یقین یک مقدار اختلال در مشاعر تان بوجود آورده است. در غیر آن چنین حرف مضحکی را هرگز به زبان نمی آوردید.

همه می دانند که رئیس جمهور شدن برای خیلی از انسان هایی که هیچگاهی تصور رئیس جمهور شدن را نمی کنند، یک جنون است و از ریاست به کنار رفتن جنون دیگری!!

خواهش من از شما این است که - باوجود همه بی باوری های تان به وجود القاعده - به این عکس ها فقط یکبار نگاه کنید. شما باید دعای سر امریکائیان را کنید که مردی که در تصویر دیده می شود، شما نیستید؛ یا اولاد ها و برادر و مادر و خواهر و... تان در میان این قربانیان نیستند! شاید این کار مستقیم بدست القاعده صورت نگرفته باشد، ولی نمی توان منکر دیدن دست پنهان القاعده، تندروان اسلامی پاکستان و منطقه و جهان، و سازمان اطلاعات نظامی پاکستان در عقب این فاجعه دلخراش شد.





عکسی از کشتار مردم بی گناه بدست تروریست ها در پاکستان





از این گونه تصاویری دلخراش، که همه کار القاعده و طالب و شاخه های دیگری به هم پیوسته و به هم مرتبط تروریستی هستند، می توان به هزار ها تا در یوتوپ و سائر صفحات انترنتی پیدا و مشاهده کرد. عکس بالا حادثه ای است که در یکی از کشور های آسیای میانه رخ داده است.

گفته می شود که طالب زاده ای که در عکس زیر مورد تفقد طالب چین پوش، با جهره مغموم، قرار می گیرد، بعد از آزادی، باز هم در کشور ما به یک حمله انتحاری دست می زند که سبب تلفات جانی و مالی زیادی می شود.

